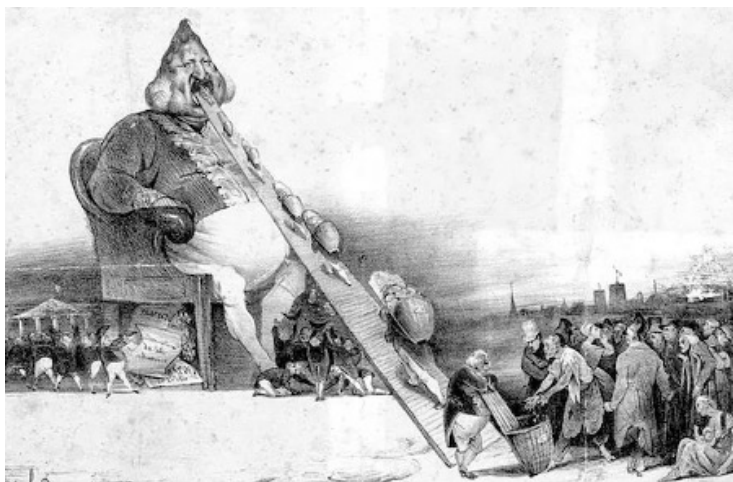


«استثمار» در واقع به چه معناست؟

جرالد هورن، ۳۰ آوریل ۲۰۲۶

برگردان: طلحه حسنی



سنگ‌نگاره‌ای از گارگانتوا اثر اونوروئه دامیر، ۱۶ دسامبر ۱۸۳۱

اکثر مردم فکر می‌کنند استثمار صرفاً به معنای دستمزد کم یا رفتار نامناسب است. اما این‌ها تنها جلوه‌های خاصی از استثمار و نه مفهوم آن به معنای کامل کلمه هستند. از نظر کارل مارکس، استثمار را نمی‌توان به لحظات مجزا در یک سیستم خنثی تقلیل داد. این نه یک جداسازی یا انحراف، بلکه مکانیسمی تعبیه‌شده در ساختار خود سرمایه‌داری است. این بدین معنی نیست که از نظر مارکس، سرمایه‌داری تنها نظام استثمار تاریخی است. با این حال، این سرمایه‌داری است که بیشترین دغدغه او بوده است و در درون سرمایه‌داری است که استثمار دقیق‌ترین شکل نظری خود را بروز می‌دهد. ما می‌توانیم اعتبار معنای استثمار فراتر از بی‌عدالتی صرفاً پولی و گسترش آن به حوزه وسیع‌تر روابط اجتماعی را به مارکس بدهیم. درک استثمار به زبان مارکسی از این نظر حائز اهمیت است که این مفهوم بسیار تأثیرگذار و از نظر تحلیلی چنان قدرتمند است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت یا به خشونت اخلاقی تقلیل داد.

کارگر چه چیزی می‌فروشد؟

¹ <https://simplifying socialism.substack.com/p/what-does-exploitation-actually-mean>

برای فهمیدن منظور مارکس از استثمار، باید با یک سوال شروع کنیم که در ظاهر به شکل فریبده‌ای ساده به نظر می‌رسد: در سرمایه‌داری، همه با کالا سر و کار دارند، پس کارگر دقیقاً چه چیزی می‌فروشد؟ پاسخ شهودی، کار است، با این حال مارکس مراقب است تا دامنه مهم‌ترین کالا در سرمایه‌داری را محدود نکند. کارگران خود کار را نمی‌فروشند، زیرا کار فعالیتی است که در فرآیند تولید انجام می‌شود؛ بلکه آنها چیزی را می‌فروشند که مارکس آن را **نیروی کار** می‌نامد: ظرفیت آنها برای کار کردن برای یک دوره زمانی مشخص. مارکس در **سرمایه** می‌نویسد: «در کنار نیروی کار یا ظرفیت کار، باید مجموع آن دسته از توانایی‌های ذهنی و جسمی موجود در یک انسان فهمیده شود که او هر زمان برای تولید ارزش مصرفی هر نوعی به کار می‌گیرد.»^۲

نیروی کار، مانند هر کالای دیگری در جامعه سرمایه‌داری، دارای ارزش است. مارکس استدلال می‌کند که ارزش آن توسط زمان کار لازم اجتماعی که برای بازتولید آن ضروری است، تعیین می‌شود. به عبارت روشن‌تر، دستمزد به‌طور متوسط با هزینه تأمین معاش کارگر از طریق غذا، مسکن، پوشاک، آموزش و تولید نسل خود طبقه کارگر ارتباط دارد. مارکس توضیح می‌دهد: «ارزش نیروی کار، ارزش وسایل امرار معاش لازم برای نگهداری کارگر است.»^۳

در اینجا ویژگی تعیین‌کننده این نظام را درمی‌یابیم. وقتی سرمایه‌دار نیروی کار را برای یک روز خریداری می‌کند، حق استفاده از آن را برای آن روز به دست می‌آورد. استفاده از نیروی کار این ویژگی را دارد که می‌تواند ارزشی بیش از هزینه‌های خود تولید کند. مارکس مستقیماً بر این نکته تأکید می‌کند: «ارزش نیروی کار و ارزشی که آن نیروی کار در فرآیند کار ایجاد می‌کند، دو مقدار کاملاً متفاوت هستند.»^۴

یک کارگر ممکن است معادل دستمزد روزانه خود را در بخشی از روز کاری تولید کند، چیزی که مارکس آن را زمان کار لازم می‌نامد. اما روز کاری در آنجا ختم نمی‌شود. ساعات باقی‌مانده روز، **زمان کار اضافی**، ارزش اضافی بیشتری تولید می‌کند که به صاحب ابزار تولید تعلق می‌گیرد. مارکس می‌نویسد: «مازاد کل ارزش تولید شده نسبت به مجموع ارزش‌های عناصر تشکیل‌دهنده آن، ارزش اضافی است.»^۵

^۲ Karl Marx, *Capital: A Critique of Political Economy*, vol. 1, trans. Ben Fowkes (London: Penguin Classics, 1976), 270.

^۳ Marx, *Capital*, 274.

^۴ Marx, *Capital*, 301.

^۵ Marx, *Capital*, 298.

مارکس، استخراج ارزش اضافی را استثمار می‌نامد. ممکن است به کارگر ارزش کامل نیروی کارش پرداخت شود. مبادله بین کارگر و کارفرما می‌تواند از نظر قانونی داوطلبانه و از نظر قراردادی معتبر باشد. مارکس تصریح می‌کند که استثمار از تقلب در مبادله ناشی نمی‌شود. برعکس، دقیقاً به این دلیل ایجاد می‌شود که معادل‌ها مبادله می‌شوند. همان طور که او می‌گوید، «این ترفند بالاخره موفق شده؛ پول به سرمایه تبدیل شده است.»^۶

بنابراین، استثمار نه به دستمزد پایین، نه به ظلم و نه به اجبار غیرقانونی قابل تقلیل نیست. این یک ویژگی ساختاری کار مزدی تحت مالکیت خصوصی ابزار تولید است. سود از تولید، از کار اضافی فراتر از آنچه برای بازتولید دستمزد کارگر لازم است، ناشی می‌شود.

در اینجا، یک توضیح ضروری است. اگر استثمار حتی زمانی که نیروی کار به ارزش کامل خود خریداری می‌شود، اتفاق می‌افتد، دیگر آن را نمی‌توان به عنوان مبادله نابرابر توضیح داد. مارکس بارها تأکید می‌کند که حوزه گردش، خرید و فروش کالاها، به خودی خود ارزش اضافی ایجاد نمی‌کند. او می‌نویسد: «گردش یا مبادله کالاها هیچ ارزشی ایجاد نمی‌کند.»^۷ اگر معادل‌ها مبادله شوند، در این مورد دستمزد در ازای نیروی کار، پس منبع سود باید جای دیگری باشد.

کارگر با فروش ظرفیت کاری خود برای مدت معینی وارد فرآیند کار می‌شود. در طول این مدت، بخشی از روز صرف بازتولید ارزش دستمزد خود می‌شود. بقیه روز کاری صرف تولید ارزشی می‌شود که از دستمزد کارگر فراتر می‌رود. استثمار، تقسیم ساختاری روز کاری بین زمان کار لازم و زمان کار اضافی را معین می‌کند.

بنابراین، استدلال مارکس توجه را از انصاف در مبادله به سمت سازماندهی تولید معطوف می‌کند. حتی اگر دستمزدها افزایش یابند، حتی اگر شرایط کار بهبود یابد، حتی اگر قراردادها با دقت و وسواس رعایت شوند، جدایی ساختاری بین کار لازم و کار اضافی تا زمانی که نیروی کار یک کالا باشد، باقی می‌ماند. استثمار یا برجاست زیرا کارگر شرایط یا محصولات کار خود را کنترل نمی‌کند؛ این شرایط یا محصولات متعلق به مالک ابزار تولید هستند.

^۶. Marx, *Capital*, 280.

^۷. Marx, *Capital*, 266.

مارکس همچنین بین دو روش اصلی افزایش ارزش اضافی تمایز قائل می‌شود. روش اول چیزی است که او آن را **ارزش اضافی مطلق** می‌نامد: افزایش درازای روز کاری طوری که زمان کار اضافی به طور مستقیم افزایش یابد.^۸ از نظر تاریخی، این به معنای ساعات طولانی‌تر، کار شدیدتر یا کاهش محدودیت‌های روز کاری است.

دوم، **ارزش اضافی نسبی** است که نه از افزایش روز کاری، بلکه از افزایش بهره‌وری ناشی می‌شود.^۹ اگر نوآوری تکنولوژیک میزان لازم برای تولید وسایل امرار معاش کارگر را کاهش دهد، زمان کار لازم کاهش می‌یابد. حتی اگر روز کاری ثابت بماند، زمان کار اضافی افزایش می‌یابد. به این ترتیب، پیشرفت در بهره‌وری می‌تواند با افزایش نسبت کار بدون مزد در همان چارچوب زمانی، استثمار را از نظر ساختاری تعمیق بخشد.

این تمایز مهم است زیرا تضادی را آشکار می‌کند: افزایش بهره‌وری و دستمزدها، استثمار را نفی نمی‌کنند؛ آنها ممکن است تحت شرایط خاصی، آن را تشدید کنند. بنابراین، استثمار مترادف با فقر و تنگدستی نیست. مستلزم کاهش استانداردهای زندگی یا کار نیست. تنها مستلزم آن است که نیروی کار، ارزشی بیش از آنچه به صورت دستمزد دریافت می‌کند، تولید کند و این ارزش اضافی به جای کارگران، به کسانی که مالک ابزار تولید هستند، تعلق گیرد.

کاربرد مدرن نظریه مارکس

اگر این تحلیل درست باشد، مفهوم استثمار باید اشکال معاصر کار را مشخص کند، نه اینکه در شرایط کارخانه‌ای قرن نوزدهم درجا بزند. منطق ساختاری که مارکس توصیف می‌کند به موتورهای بخار یا کارخانه‌های نساجی وابسته نیست؛ بلکه به کالایی شدن نیروی کار و مالکیت خصوصی ابزار تولید وابسته است.

یک انبار مدرن را که توسط آمازون اداره می‌شود در نظر بگیرید. فرآیند کار از نظر فناوری پیشرفته، هماهنگ و اغلب در مقایسه با سایر بخش‌های کار کم‌درآمد، دستمزد نسبتاً خوبی دارد. با این حال، ساختار اساسی دست نخورده مانده است. کارگران نیروی کار خود را برای مدت زمان مشخصی، هشت، ده یا دوازده ساعت، می‌فروشند. در طول این مدت، آنها با جابه‌جایی کالاها از طریق شبکه‌های لجستیکی با سرعتی قابل توجه، ارزش ایجاد می‌کنند.

^۸. Marx, *Capital*, 432—40.

^۹. Marx, *Capital*, 429—31.

دستمزد آنها هزینه بازتولید نیروی کارشان را جبران می‌کند: اجاره، غذا، حمل و نقل، مراقبت‌های بهداشتی و غیره. اما کالاهایی که آنها پردازش می‌کنند - و ارزش افزوده از طریق فعالیت هماهنگ آنها - از هزینه دستمزدها بیشتر است. این تفاوت در مازاد عملیاتی شرکت، سود سهام‌داران، پاداش مدیران و سود انباشته برای سرمایه‌گذاری مجدد ظاهر می‌شود.

هیچ چیز در مورد این موضوع مستلزم محکومیت اخلاقی نیست. قراردادهای ممکن است قانونی باشند؛ تأسیسات ممکن است دارای تهویه مطبوع باشند؛ مقررات ممکن است رعایت شوند، با این حال تقسیم ساختاری بین کار لازم و کار اضافی همچنان پا بر جا می‌ماند. کارگر هیچ ادعایی بر مازاد تولید شده ندارد؛ مالکیت، مقصد آن را تعیین می‌کند.

آنچه سرمایه‌داری معاصر را از اشکال اولیه آن متمایز می‌کند، پیشرفت آن است. شرکت‌ها می‌توانند از طریق پیشرفت در لجستیک، تجزیه و تحلیل داده‌ها و فناوری‌های مختلف افزایش بهره‌وری، زمان کار لازم نسبت به کل روز کاری را شدت ببخشند. این شدت بخشیدن چیزی است که مارکس آن را ارزش اضافی نسبی می‌نامید.

در واقع، افزایش بهره‌وری دقیقاً به این دلیل متناقض است که با افزایش همزمان دستمزدها در کنار افزایش استخراج مازاد، استثمار را پنهان می‌کند. کارگران ممکن است بهبود مادی را تجربه کنند در حالی که رابطه ساختاری بدون تغییر باقی مانده یا حتی عمیق‌تر می‌شود. نسبت بین کار لازم و کار مازاد می‌تواند حتی با بهبود استانداردهای زندگی به نفع سرمایه انتقال یابد.

از این منظر، استثمار نه یک اغراق لفظی و نه یک مشخصه تاریخی از وحشی‌گری صنعتی، بلکه توصیفی از چگونگی تولید سود توسط کار مزدی در شرایط مالکیت خصوصی است.

سود و مسئله ریسک

در این مرحله، یک ایراد مطرح می‌شود. حتی اگر ارزش اضافی در تولید ایجاد شود، آیا این صرفاً نشان‌دهنده جبران ریسک، هماهنگی یا قضاوت کارآفرینانه نیست؟ به هر حال، سرمایه باید قبل از شروع تولید تأمین شود. تأسیسات باید ساخته شوند، ماشین‌آلات خریداری و نصب شوند، و دستمزدها قبل از فروش پرداخت شوند. آیا سود، بازده مشروع این اقدامات ریسک‌پذیر نیست؟

مارکس انکار نمی‌کند که سرمایه‌داران قبل از تولید، پول را پیش‌پرداخت می‌کنند. همچنین انکار نمی‌کند که تولید مستلزم عدم قطعیت است. با این حال، وجود ریسک، منبع سود را توضیح نمی‌دهد. این در نهایت، توزیع یا توجیه سود پس از تولید را توضیح می‌دهد. این سؤال همچنان باقی است: این سود از کجا حاصل می‌شود؟

اگر کالاها بر اساس ارزش خود مبادله شوند، و اگر خود گردش هیچ ارزش جدیدی ایجاد نمی‌کند، سود نمی‌تواند صرفاً از خرید ارزان و فروش گران در مجموع حاصل شود. بنابراین، افزایش ارزش باید در تولید به وقوع بپیوندد و باید از کالایی ناشی شود که استفاده از آن ارزشی بیش از هزینه‌اش ایجاد کند. این افزایش باید از نیروی کار بیاید.

ریسک ممکن است تصمیمات سرمایه‌گذاری را مشروط کند، هماهنگی مدیریتی ممکن است بر کارایی تأثیر بگذارد، و نوآوری ممکن است بهره‌وری را تغییر دهد، اما در تحلیل مارکس هیچ یک از این‌ها، ارزش جدیدی را مستقل از کار ایجاد نمی‌کنند. آنها شرایطی را که کار تحت آن انجام می‌شود، تجدید سازمان یا بهبود می‌بخشند. افزایش ارزش فراتر از دستمزد، یعنی ارزش اضافی، همچنان وابسته به زمان کار اضافی است.

گفتن اینکه ریشه سود در کار اضافی است، به معنای انکار اینکه سرمایه‌داران وظایف سازمانی را انجام می‌دهند، نیست؛ بلکه به معنای یافتن جایگاه تولید ارزش جدید در روند کار و نه در مالکیت یا امساک است. مالکیت ممکن است به فرد حق مطالبه مازاد را در چارچوب قانونی سرمایه‌داری بدهد، اما به این دلیل، مازاد را تولید نمی‌کند.

بنابراین، بحث این نیست که سرمایه‌داران ذاتاً بی‌اخلاق هستند، و نه اینکه سود به معنای حقوقی دزدی است؛ بلکه بحث این است که ساختار کار مزدی، تصاحب سیستماتیک کار مازاد را توسط کسانی که مالک ابزار تولید هستند، مجاز می‌سازد. اینکه در نهایت از این ساختار دفاع کنیم یا آن را رد کنیم، پرسشی جداگانه، هرچند مرتبط است. از نظر تحلیلی، منشأ سود را نمی‌توان تنها به ریسک تقلیل داد، بدون اینکه نقش کار در خلق ارزش در ابهام بماند.

یک مکانیسم ساختاری، نه یک پدیده اخلاقی

پس چرا مفهوم استثمار همچنان تا این حد بحث‌برانگیز است؟

بخشی از پاسخ در بار معنایی - اخلاقی این کلمه نهفته است. در کاربرد عادی، متهم کردن کسی به استثمار، متهم کردن او به نوعی خطاکاری است. این واژه، ظلم، دستکاری یا سوءاستفاده عمدی را القا

می‌کند یا به‌طور ضمنی به آن اشاره دارد. با این حال، کاربرد مارکسیستی آن در سطح متفاوتی از تحلیل عمل می‌کند. استثمار، نام یک رابطه ساختاری تعبیه شده در سازمان تولید تحت سرمایه‌داری است. این توصیفی از چگونگی تولید و تصاحب ارزش اضافی است.

این تمایز به راحتی نادیده گرفته می‌شود، زیرا اثرات استثمار اغلب از طریق مثلاً شرایط ناامن، دستمزدهای راکد، اشتغال ناپایدار و غیره، اشکال اخلاقی نگران‌کننده‌ای به خود می‌گیرد. با این حال، این‌ها جلوه‌های مشروط یک ساختار زیربنایی هستند. حتی در جایی که دستمزدها بالا می‌رود و شرایط بهبود می‌یابد، شکاف اساسی بین کار لازم و کار اضافی همچنان پابرجاست.

جنجال پیرامون استثمار از یک دغدغه عمیق‌تر ناشی می‌شود: اگر سود از کار مازاد نشأت می‌گیرد، پس مالکیت، نه توزیع، تعیین می‌کند چه کسی مازاد را کنترل کند. سؤال دیگر این نیست که آیا قراردادهای داوطلبانه هستند یا خیر، بلکه این است که آیا ساختار مالکیت باید بر ارزش تولید شده جمعی اعمال اقتدار کند یا خیر.

از این منظر، بحث بر سر استثمار به این مربوط می‌شود که ما اساساً سود، مالکیت و قدرت اقتصادی را چگونه درک می‌کنیم. اگر سود از کار مازاد سرچشمه می‌گیرد، توزیع مازاد به جای یک مسئله صرفاً فنی، به یک مسئله سیاسی تبدیل می‌شود. چه کسی باید مازاد تولید شده در تولید را کنترل کند؟ بر چه مبنایی؟ و از طریق چه تنظیمات نهادی؟

مارکس این مسائل را صرفاً با اصطلاحات اخلاقی حل نمی‌کند. سهم اصلی او، در روشن کردن خود سازوکار نهفته است. او با معطوف کردن توجه از مبادله به تولید، از عادلانه بودن قرارداد به ساختار مالکیت، تحلیل سرمایه‌داری را در هسته آن از نو ساختاربندی می‌کند.

چه در نهایت از این ساختار دفاع کنیم، یا آن را اصلاح یا رد کنیم، مفهوم استثمار همچنان حائز اهمیت است. این مفهوم ما را وامی‌دارد تا نه تنها پیرسیم که آیا دستمزدها بالا یا پایین هستند، بلکه پیرسیم که ارزش چگونه تولید می‌شود، چه کسی آن را کنترل می‌کند و بر چه اساسی توزیع می‌شود.

مفهوم استثمارِ مارکس، ما را وادار می‌کند تا سازوکارهای تولیدی را که از طریق آنها مازاد به طور سیستماتیک استخراج می‌شود، بررسی کنیم و تشخیص دهیم که این سازوکارها ویژگی‌های تصادفی سرمایه‌داری نیستند، بلکه شرایط عملکرد آن هستند.